

که عبادت میکند هر هفت
 ماه از عفت اگر منو کند
 تا شب بر نواز نور عکس
 در دل روشن دلا نور کجاست
 کلشن دل لاصفت و دیگر است
 در بادید بر پند ثابت
 از جو در خوشن فانی شد
 ای که دارد کابرد ما کینست
 آشنای کوز خود بیکار بند
 در سر زاهد هوای قهر مور
 در سر عاشق هوای دیگر است

تا بدین نور کجا تابا بینه
 دیده جان از ضایع دیگر است

چه بودیش در سر انوار کجاست
 بیغمش در سینه انوار کجاست
 غیر او در دیده منظور کجاست
 ز کس فتنا محو انوار کجاست
 در بهار عشق سرور کجاست
 همچو این و بر آن معمور کجاست
 بر طالع جان بولور عین و لام
 اهل دل کینج منور کجاست

در دل در دیده منظور کجاست
 چه خیال نفس در آن نگار
 چه سر و عشق نور انگیز او
 دار ما بر بابت منظور کجاست
 که عبادت